

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و نود و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش اول

در عشقِ سلیمانی من همدمِ مرغانم
هم عشقِ پری دارم، هم مردِ پری خوانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶

-پری خوان: افسون گر

در راهِ عشقِ سلیمان، فضاگشایی و زنده شدن به زندگی، من قرین و همدمِ مرغانِ عشقی چون مولانا هستم. من از جنس هشیاری حضور بوده، عاشقِ زندگی هستم و آن را در همهٔ انسان‌ها می‌بینم و دائماً فضا را باز می‌کنم، نمی‌گذارم ذهنم به مرکزم بیاید و کسانی را که با فضاگشایی به زندگی زنده شده‌اند، به خودم جذب می‌کنم

[پری که موجودی بسیار زیباست نماد هشیاری حضور است. سلیمان نیز نماد انسانی است که درونش بی‌نهایت باز شده و انعکاسش در بیرون ساختارهای زیبا و بی‌درد می‌آفریند.]

نکته ۱: در مقابلِ پری که موجودی زیباست، دیو زشت من‌ذهنی وجود دارد که انعکاس آن از مرکز انسان چیزی جز زشتی و خرابی در بیرون نخواهد بود.

نکته ۲: هنگام خواندن ابیات مولانا، به علت خاصیت پری‌خویی که در ما وجود دارد، جذب اشعار ایشان می‌شویم، مرکزمان خالی می‌شود و به سمت زندگی پیش می‌رویم.

هر کس که پری خوتر، در شیشه کنم زوتر
بر خوانم افسونش، حُرّاقه بجنانم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶

-حُرّاقه: پنبه و پارچه کهنه که جرقه آتش از چخماق بدان می گرفتند. پارچه‌ای آتشین بوده که
معرکه گیران برای جلب تماشاگران به کار می بردند.

هر کس که بیشتر خوی پری داشته و مرکزش را عدم نگه دارد، زودتر به سمت من جذب می شود و من
من ذهنی اش را در شیشه می کنم تا به او لطمه نزند. برای این کار از مرکز که عدم است به زندگی
ارتعاش کرده، هر آن چه را که از طرف زندگی به ذهن ساده شده ام می آید بیان می کنم و مشعل عشق را
می جنانم.

نکته: اگر ما حواسمان روی خودمان باشد، فضاگشایی کنیم، از حرف‌ها و رفتار مردم منقبض نشده و دائماً منبسط شویم در حقیقت مشعل عشق را می‌جنبانیم و این بهترین الگوی عمل برای ما است. در این حالت ما نیز که مرکزمان عدم است، می‌توانیم افسون زندگی را برای کسانی که پری‌خو هستند و جذب ما می‌شوند، بخوانیم و من‌ذهنی‌شان را در شیشه کنیم.

زین واقعه مدهوشم، باهوشم و بی‌هوشم
 هم ناطق و خاموشم، هم لوحِ خموشانم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶

من از این واقعه و تبدیل، از این که فهمیدم من ذهنی نیستم و به این موضوع بیدار و آگاه شدم که هر آن‌چه را که ذهنم نشان می‌دهد به مرکزم نیاورم، برحسب همانیدگی‌ها نبینم و مرکزم را عدم نگه دارم، نسبت به ذهن مدهوشم، درحالی که نسبت به زندگی باهوشم و هوش خدایی دارم، اما هوش ذهنی و هشیاری جسمی ندارم. همچنین ناطق هستم یعنی مرکز عدم من حرف می‌زند، ارتعاش عشقی دارم و آن را در جهان پخش می‌کنم و مثل لوحی هستم که خداوند حرف‌هایش را روی من می‌نویسد و من آن‌ها را بیان می‌کنم.

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا
تا زبانُ تان من شوم در گفت‌وگو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] پس شما ذهن را خاموش کنید، فضا را بگشایید و فرمان «اَنْصِتُوا» را اجرا کنید و با من ذهنی سخن نگوئید تا من در گفت‌وگوها زبانتان شوم، به جای شما از فضای عدم و سکون حرف بزنم و فکر کنم و خودم را از طریق شما بیان نمایم.

«بیت هندسی»

نکته: ما باید از خودمان سؤال کنیم آیا زندگی از طریق ما صحبت می‌کند یا من ذهنی‌مان؟ اگر من ذهنی‌مان صحبت می‌کند باید ذهن را خاموش کنیم تا حرف بزرگان را بشنویم.

ای سلیمان، در میانِ زاغ و باز
حِلْمِ حَقِّ شَو، با همهٔ مرغان بساز
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۷۷۹

-حِلْم: فضاگشایی

ای سلیمان در میانِ زاغ که نماد من‌ذهنی است و بازِ شکاری که نماد هشیاری حضور است، فضا را باز کن و مظهرِ حِلْم، فضاگشایی و صبرِ حضرت حق شو و با همهٔ مرغان یا همهٔ انسان‌ها مدارا کن.

[به‌عبارتی به حرف‌های انسان فضاگشا گوش بده و در اطراف انسان دارای من‌ذهنی فضا را باز کن و نگذار رویت اثر بگذارد و از پهلوی او رد شو.]

مَحْرَمِ این هوش جز بی هوش نیست
مَر، زبان را مشتری جز گوش نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴

محرم هوش حضور تنها کسی است که نسبت به ذهن بی هوش شده و ذهن را خاموش کرده است و من های ذهنی نااهل و منکر درمقابل این اسرار کر و گنگ هستند. [چنانکه طالب سخنان بزرگانی چون مولانا، فقط انسان هایی هستند که مرکزشان را عدم کرده اند. بنابراین تا انسان مرکزش را با فضاگشایی از اوهام من ذهنی پاک و عدم نکند و سبب سازی و استدلال ذهن را رها نکند، حقیقت را درک نکرده و پیغام زندگی را دریافت نخواهد کرد.]

نکته: ما باید مرتب فضا را باز کرده از جنس هوش زندگی شویم نه هوش من ذهنی و تشخیص دهیم از چه کسی ارتعاش می‌گیریم؟ از مولانا یا من ذهنی؟ ممکن است گاهی گول ظاهر غلط‌انداز کسانی را که باسواد و دانشمند هستند ولی در مرکزشان زهر و درد دارند، بخوریم. حال باید بدانیم اگر ما با مولانا قرین شویم موفق خواهیم شد ولی اگر با او قرین نشویم و در ذهن استدلال و سبب‌سازی کرده و فضاگشایی نکنیم موفق نخواهیم شد.

جسم‌ها چون کوزه‌های بسته‌سر
تا که در هر کوزه چه بود؟ آن نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۰

مثلاً کالبد انسان‌ها همچون کوزه‌هایی سربسته است، تو نگاه کن که در درون هر کوزه چیست؟ [یکی مثل مولانا به زندگی ارتعاش می‌کند و یکی هم با داشتن ظاهری زیبا و آراسته، به درد ارتعاش می‌کند و در جهان درد می‌پراکند.]

نکته: مولانا مثل مرغ عشق است و مرتب از مرکزش ارتعاش عشقی ساطع می‌شود. ما ابیات او را می‌خوانیم و آزاد می‌شویم، چهار بعد ما، جسم، ذهن، فکرها و هیجانات ما اثر می‌پذیرد و هیجانات منفی ما تبدیل به لطافت می‌شود، خشم، کینه‌جویی و حسادت از بین می‌رود و وقتی همانیدگی‌ها را از دست می‌دهیم، در این صورت دیگر دردمان نمی‌آید و متوجه می‌شویم در حال تبدیل شدن هستیم.

کوزهٔ آن تن پُر از آبِ حیات
کوزهٔ این تن پُر از زهرِ ممات
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۱

—مَمات: مرگ

کوزهٔ آن کالبد [کسی مثل مولانا] پُر از آبِ زنده‌کنندهٔ زندگی است و کوزهٔ این کالبد پُر از زهرِ مرگ‌آور و دردهای من‌ذهنی.

گر به مظروفش نظر داری، شهی
ور به ظرفش بنگری تو گمرهی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۵۲

-مظروف: چیزی که در ظرف گذاشته شده، محتوای ظرف

اگر به صورت حضور ناظر به مظروف، آن چیزی که داخل این جسم است و از آن بیرون می‌آید نظر کنی
شاه حکمت و بینش بوده، آگاه و از جنس زندگی هستی. ولی اگر فقط به ظاهر و بیرون نگاه کنی، بدان که
گمراه می‌شوی.

نکته ۱: ما باید بر اساس همین ابیات بینشمان را عوض کنیم و همیشه نگاه کنیم ببینیم مولانا چه می گوید، نه این که بر اساس همانیدگی‌ها، تصویرسازی‌ها و شرطی‌شدگی‌ها از تصویر ذهنی شخصی خوشمان بیاید و به دنبالش برویم، بلکه ما باید نگاه کنیم او چه ارتعاشی دارد و چه اثری روی ما می‌گذارد؟

نکته ۲: ممکن است زنی زیبارو در تلویزیون صحبت کند، اما با صحبت‌های خود که حول محور جنگ، خرابی و خبرهای بد است، درد را در جهان پخش کند، از طرفی نیز ممکن است شخصی که چندان هم زیبا نیست حرف‌هایی بزند که ما را از گرفتاری‌ها کرده و جانمان را آرام و به عشق زنده کند. بنابراین ما باید به ارتعاشی که از درون اشخاص به ما می‌رسد توجه کنیم نه ظاهر آن‌ها.

نکته ۳: همه ما انسان‌ها بر طبق تصویرسازی خداوند و از روی او درست شده‌ایم نه از روی شیطان. بنابراین از جنس جنگ، ستیزه، مقاومت و قضاوت که از خصوصیات من‌ذهنی است نیستیم.

شَرَعٌ بَهْرٍ دَفَعِ شَرِّ رَائِي زَنْدِ
دِيُو رَا دَر شَيْشَةُ حُجَّتْ كُنْدِ

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

—رای زدن: تدبیر اندیشیدن

قانون زندگی، برای دفع شر من‌ذهنی تدبیری می‌اندیشد و دیو من‌ذهنی را در شیشه استدلال و حجت می‌کند؛ پس ما می‌توانیم دلیل و برهان ذهنی بیاوریم، برای خود قانون اساسی تدوین کرده و من‌ذهنی را مهار کنیم و نگذاریم به ما ضرر بزند.

«بیت هندسی»

نکته: برای این که من ذهنی را در شیشه کنیم می توانیم قانون اساسی بنویسیم و برای نوشتن این قانون باید چهار بعدمان را در نظر بگیریم. مثلاً برای تغییر بعد جسمی می توانیم ورزش کنیم، غذاهای سالم بخوریم و اعتیاد را کنار بگذاریم. برای تغییر بعد ذهنی می توانیم فکرها و باورهای همانیده را کنار بگذاریم تا جان ذهنی را که با کم شدن همانیدگی درد می کشد، بشناسیم و به جان زندگی زنده شویم. همچنین با دوری از اخبار بد بعد فکری خود را تغییر دهیم.

که ترازوی حق است و گِیله‌اش
مَخْلَص است از مکرِ دیو و حيله‌اش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۰

-گِیله: پیمانہ، در این جا یعنی معیار و میزان
-مَخْلَص: محلّ خلاصی و رهایی

زیرا فضای گشوده‌شده، معیار و ترازوی خداوند بوده و سببِ خلاص شدن و رهایی از مکر و حيلهٔ بدکاران
یعنی من‌های ذهنی است.

نکته: ما در من‌ذهنی دارای هشیاری غیر حضور هستیم و درحالی که دائماً تخریب ایجاد می‌کنیم، خودمان
را دانا می‌پنداریم.

هست او مقرّاضِ أَحقاد و جدال
قاطعِ جنگِ دو خصم و قیل و قال
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۱

-مقرّاض: قیچی
-أَحقاد: کینه‌ها

ترازوی خداوند و میزان که از فضاگشایی به دست می‌آید، کینه، ستیزه و انتقام‌جویی را قیچی می‌کند و قطع‌کنندهٔ جنگ و جدال من‌های ذهنی است.

نکته ۱: زن و شوهرها با من ذهنی قول می دهند به هم وفادار شوند، همدیگر را دوست داشته باشند و از یکدیگر حمایت کنند اما به زودی خصم هم می شوند و شروع به قیل و قال می کنند، زیرا من ذهنی همیشه درد ایجاد می کند و فقط با فضاگشایی می شود از دردسازی آن جلوگیری کرد.

نکته ۲: بدتر از کینه چیزی وجود ندارد، کینه از خصوصیات عمده من ذهنی است و مثل سیانور می ماند. هر کسی که کینه دارد یک قطره از این سیانور به فکر و عملش می ریزد.

دیو در شیشه کند افسونِ او
فتنه‌ها ساکن کند قانونِ او
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۲

مرکز عدم یعنی ترازو و قانون خداوند که با فضاگشایی حاصل می‌شود، دیو من‌ذهنی را درون شیشه می‌کند و آشوب، فتنه، مسئله‌سازی، مانع‌سازی، دشمن‌سازی و دردسازی من‌ذهنی را آرام می‌سازد و از کارافزایی جلوگیری می‌کند.

چون ترازو دید خصمِ پُرطَمَعِ
سرکشی بگذارَد و گردد تَبَعِ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۳

دشمن طماع یا همان من ذهنی وقتی با ترازوی فضای گشوده شده روبرو شود، دست از سرکشی و طغیان برمی دارد و مطیع می شود.

نکته: اگر ما ترازو نداریم باید با فضاگشایی ترازو پیدا کنیم و اگر نمی توانیم فضا را بگشاییم باید از مولانا کمک بگیریم و ابیات او را مرتب تکرار کنیم.

ور ترازو نیست، گر افزون دهیش
از قِسْمِ راضی نگردد آگهیش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۹۴

-قِسْم: قسمت‌ها، سهم‌ها

اما وقتی که میزان و ترازویی در کار نباشد، اگر به من ذهنی بیشتر از حقش بدهی باز هم نه تنها راضی نمی‌شود بلکه، طلبکار هم می‌شود.

نکته: هر قانونی در هر مملکتی و هر جایی که هست اگر رعایت شود می تواند فتنه های من ذهنی را بخواباند، ما می توانیم من ذهنی مان را با نوشتن قانون اساسی زندانی و در شیشه کنیم و مواظب باشیم تا به ما لطمه نزند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش دوم

تو آن ماهی که در گردون نگنجی

تو آن آبی که در جیحون نگنجی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۵۰

خداوندا، تو آن ماهی هستی که در آسمان نمی گنجی، تو آن آبی هستی که در دریا نمی گنجی. [به بیانی خداوند در هیچ چیزی و هیچ جایی نمی گنجد، ما نیز از جنس او هستیم و در این جهان نمی گنجیم، پس باید فضا را بگشاییم تا در آسمان گشوده شده بگنجیم.]

نکته: باید از خودمان پرسیم ما که از جنس خدا هستیم و در هیچ جا نمی گنجیم، چطور است که با آوردن چیزها به مرکزمان در اجسام گنجیده ایم؟

چه خوانم من فسون؟ ای شاه پریان
که تو در شیشه و افسون گنجی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۵۱

ای خدایی که شاه پریان یا همان انسانهای زنده شده به بی‌نهایت هستی، من چرا با سبب‌سازی من ذهنی افسون بخوانم؟ و بخوایم با انقباض تو را در فضای محدود ذهنم جا دهم و درد بکشیم؟ زیرا تو در شیشه ذهن من نمی‌گنجی.

نکته: اگر ما تا آخر عمرمان هم بخوایم بر حسب سبب‌سازی من ذهنی افسون بخوانیم تا خوشبخت شویم و حالمان خوب شود این اتفاق نمی‌افتد.

هر کسی در عجبی و عجب من این است
کاو نگنجد به میان، چون به میان می آید؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۰۶

[مولانا می گوید:] هر کسی از چیزی شگفت زده می شود، اما شگفتی من از این حقیقت است که چگونه بی نهایت خداوند در محدودیت ذهن جا شده است؟ [ما به عنوان بی نهایت و امتداد خدا، اول وارد ذهنمان می شویم و بعد با فضاگشایی اجازه می دهیم من ذهنی مان صفر شود و در حالی که هنوز در این جسم هستیم، بی نهایت می شویم، مولانا می گوید این شگفت انگیز است که این بی نهایت چگونه در جسم جا می شود؟]
«بیت هندسی»

مکر می سازند قومی حيله مند
تا که شه را در فُقاعی در کنند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۷۵

-فُقاع: شیشه، پیاله، کوزه
-در فُقاع کردن: کنایه از با حيله در مخمسه انداختن

قومی حقه باز که همین من های ذهنی هستند حيله ها و مکرهای زیادی به کار می گیرند، از طریق یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می روند، خودشان را دانا می دانند، نمی خواهند من ذهنی شان را رها کنند و از همین طریق می خواهند خدا را نیز در شیشه ذهن جای دهند.

پادشاهی بس عظیمی بی گران
در فُقاعی کی بگنجد ای خران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۷۶

ای من های ذهنی، خدایی که بسیار بزرگ و بی نهایت است چگونه در شیشه ذهن و در عقل من ذهنی
می گنجد؟

از برای شاه، دامی دوختند
آخر این تدبیر از او آموختند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۷۷

من‌های ذهنی که [فعالاً شامل اکثریت مردم کره زمین می‌شوند] برای خداوند دامی دوخته‌اند، درحالی که نمی‌دانند همین تدبیر و دام‌گستری و هر چیزی را که می‌دانند از او یاد گرفته‌اند.

نکته: ما باید هر چیزی را که به‌صورت ذهنی یاد گرفته‌ایم، دور بیندازیم و با فضاگشایی چیزهای جدید یاد بگیریم.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی این لحظه در اثر فضاگشایی با زندگی یکی شدم و مرکزِ عدم شد، به عشق یا خداوند گفتم: «ای خداوندی که قرین و یار اصلی و کمک و دوست من تو هستی، دیگر تصمیم گرفته‌ام همیشه مرکزِ مرا عدم نگه دارم، چراکه نمی‌خواهم حتی یک لحظه از عشق تو دور شده و از یکی شدن با تو جدا شوم. پس پیش من بمان.»

«بیت هندسی»

نکته ۱: «قرین» یعنی ما ببینیم جفت چه کسی هستیم؟ به چه کسی گوش می‌کنیم؟ چه کسی را می‌بینیم؟ از چه کسی حرف می‌شنویم؟ به کدام برنامه تلویزیونی نگاه می‌کنیم؟ در رسانه‌های اجتماعی به کجا می‌رویم؟ هر کدام از این‌ها قرین ما هستند و روی ما اثر می‌گذارند.

نکته ۲: ما نباید با من ذهنی تصور کنیم که پهلوان هستیم و زیر نفوذ هیچ من ذهنی‌ای نمی‌رویم، و بگوییم هیچ چیزی و هیچ کسی روی ما نمی‌تواند اثر بگذارد.

نکته ۳: پیشنهاد مولانا به ما این است که فضا را باز کنیم و با خداوند قرین شویم و با جنگ، خبر بد، کینه و انتقام‌جویی که هیچ کمکی به ما و بشریت نمی‌کند، قرین نشویم.

نکته ۴: یکی از پیغام‌هایی که از مولانا می‌گیریم این است که ما با پخش شادی و آرامش می‌توانیم به جهان کمک کنیم نه با تخریب، پخش خبر بد، ترساندن و تحریک کردن من‌ذهنی.

نکته ۵: وقتی که ما با گوش کردن به برنامه گنج حضور خودمان را قرین مولانا می‌کنیم پس باید از قرین شدن با من‌های ذهنی دردافزا، کارافزا و مسئله‌ساز تا آن‌جا که مقدور است پرهیز کنیم، زیرا من‌های ذهنی روی ما اثر بد می‌گذارند، اما انسان‌های عالی مثل مولانا اثر سازنده می‌گذارند.

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت‌وگویی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او
قرین شده‌است می‌دزدد. [این ارتعاش می‌تواند درد باشد و یا ارتعاش شادی باشد که از دل بزرگانی
چون مولانا می‌آید.]
«بیت هندسی»

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

هم صفات و انرژی‌های خوب عشق و هشیاری حضور، هم انرژی‌های بد و مخرب درد، کینه، انتقام‌جویی و خشم من‌ذهنی، به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاشی که با چشم دیده و با ذهن مجسم نمی‌شود، از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کنند.

«بیت هندسی»

نکته: هیچ چیزی غیر از محبت و عشق خشم ما انسان‌ها را فرو نمی‌نشاند.

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

ای انسان، به‌طور قطع و یقین من‌ذهنی تو اولین و خطرناک‌ترین دشمن و بدترین قرین است که همچون گرگی درنده، همه‌چیز خودت و دیگران را خراب و تباه می‌کند. پس تو نباید با سبب‌سازی بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی.

نکته ۱: ما باید من‌ذهنی را در شیشه بیندازیم و درش را هم با چوب پنبه محکم ببندیم تا نتواند بیرون بیاید و به ما ضرر بزند.

نکته ۲: هر ضرری که ما می‌بینیم در ابتدا از طریق قرین شدن با من‌ذهنی خودمان است.

نکته ۳: ما باید به من‌ذهنی‌مان بگوییم «من، تو نیستی» بنابراین دیگر مسئله ایجاد نکنیم و آن را گردن دیگران نیندازیم زیرا گرچه که من‌ذهنی دیگران روی ما اثر می‌گذارد ولی اول باید اثر قرین درونی خودمان را دفع کنیم.

چون ز بی صبری قرینِ غیر شد
در فراقش پُرغم و بی خیر شد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۷

از آن جایی که انسان در اثر بی صبری و عجزول بودن، به زمان مجازی رفت و با چیزی که ذهن نشان می دهد قرین شد، بنابراین به غیر خدا مایل گشت و به جدایی افتاد و در فراقِ خداوند، پر از غم شد و هیچ خیری ندید.

نکته: ما برای رسیدن به هر چیزی باید به زمانِ «قضا و کُنْ فکان» توجه کنیم. همان طور که یک گل با عجله ما زودتر باز نمی شود تغییر چیزها در ما نیز زمان خودش را دارد و با عجله و سبب سازی من ذهنی کار نمی کند.

صُحبت چوں هست زَرِّ دَهْدَهی
پیشِ خاینِ چون امانت می‌نهی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۸

-زَرِّ دَهْدَهی: طلای ناب
ای انسان، چون صحبت و همنشینی با تو که از جنس خدا هستی مانند طلای خالص، ارزشمند و گران‌بهاست، چرا آن را پیشِ من‌ذهنیِ خائنِ خودت و دیگران به امانت می‌گذاری و با آن‌ها دوست می‌شوی؟

نکته: باید در خودمان بازبینی کنیم که چرا اهمیت نمی‌دهیم به این که چه چیزی را تماشا می‌کنیم؟ چه کتابی را می‌خوانیم؟ به کدام تلویزیون گوش می‌دهیم؟ با چه کسی دوست هستیم و به حرف‌های چه کسی گوش می‌کنیم؟ آیا من‌ذهنی‌مان قرین ماست یا آن را در شیشه کرده‌ایم؟

خوی با او کن کامانت‌های تو

ایمن آید از اُفول و از عتو

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۱۹

—عتو: مخفف عتو به معنی تعدی و تجاوز

ای انسان، با فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و با خدا و یا انسان‌های زنده به زندگی مثل مولانا خو کن و دوست باش تا این امانتت که زندگی و هشیاری خالص حضور توست، از تلف شدن، فروشدن و غروب کردن مصون بوده و از تجاوز من‌های ذهنی در امان بماند.

نکته: ما باید آموزه‌های مولانا را به عمل درآوریم و از لحظات مان درست استفاده کنیم، فهمیدن ذهنی آن‌ها فایده ندارد، این لحظه از خودمان بپرسیم آیا ما با مولانا و زندگی دوست هستیم یا با من‌های ذهنی؟

خوی با او کن که خو را آفرید
خوی‌های انبیا را پرورید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۰

برو و از طریق فضاگشایی و نیاوردن ذهن به مرکزت، با خداوندی دوست شو که دوستی و عادتِ وصل شدن به زندگی و زنده شدن به هشیاری حضور را آفرید و پیامبران و انبیا را هم با همین عادت و خصلت تربیت کرد.

[پیامبران خوی من‌ذهنی را دور انداخته‌اند، بنابراین تو نیز از انداختن همانیدگی‌ها و رها کردن من‌ذهنی
نترس.]

برّهای بدهی، رمه بازت دهد
پرورنده هر صفت خود رب بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۱

-رّمه: گله جانوران

اگر برّهای در راه خدا بدهی، یعنی مرکزت را عدم کنی و فضا را بگشایی، خداوند به جای آن یک برّه، یک گله برّه یعنی جذبه و عنایتش را به تو برمی گرداند و اوست که صفات نیکو را در ما پرورش می دهد.

برّه پیشِ گرگ امانت می نهی
گرگ و یوسف را مفرّما همرهی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۲

تو برّه یعنی هشیاری ات را پیشِ گرگ من ذهنی به امانت می گذاری، مبادا اجازه دهی یوسف یعنی اصل تو با گرگ من ذهنی همراه و همنشین شود.

نکته: من ذهنی دشمن ماست و ما از این دشمن می خواهیم به ما بگوید چطوری زندگی کنیم و او هم می گوید «به اخبار مخرب و حرف‌هایی که تو را خشمگین و نگران کرده، از جنس من ذهنی می کند گوش بده.» هیچ وقت من ذهنی مان به ما نمی گوید به کسی که مشعل عشق را روشن کرده گوش بده! ما باید با فضاگشایی و حضور ناظر تماشا کنیم که لحظاتمان صرف چه چیزی می شود؟ آیا چیزی که ذهن نشان می دهد را به مرکز می آوریم؟

گرگ اگر با تو نماید روبہی
ہین مکن باور، کہ ناید زو بہی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۳

اگر گرگ من ذہنی خودت یا دیگران بخواهد مانند روباہ از طریق سبب‌سازی تو را گول بزند و فریب دهد
تا تو را بہ ذہن ببرد، ہیچ موقع باور نکن، چراکہ از این گرگ من ذہنی جز درد، ہیچ برکتی حاصل
نمی‌شود.

جاهل ار با تو نماید هم دلی
عاقبت زخمت زند از جاهلی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۲۴

[هر من ذهنی به علت دیدن بر حسب هشیاری جسمی، همانیده شدن با باورها و اقلام ذهنی، جاهل است و] اگر تو همدل و همراه من ذهنی خودت یا من های ذهنی دیگر شوی، عاقبت از روی نادانی و جهالت به تو زخم می زند و ضرر و زیان می بینی. هیچ من ذهنی ای در جهان نیست که به تو فایده ای برساند، پس همنشین او نباش.

نکته: ما نباید آثار بزرگانی چون مولانا، حافظ، فردوسی و عطار را با هم بخوانیم، مگر این که خیلی پیشرفت کرده باشیم، چرا که ما وقت نداریم و نباید تمرکزمان را رقیق کنیم. اگر ما تمرکزمان را روی ابیات مولانا بگذاریم، او می‌تواند ما را راهنمایی کند، چرا که این ابیات بسیار جامع و کامل هستند. بنابراین ما باید تصمیم بگیریم با مولانا قرین بشویم و این را بپذیریم که اگر با بزرگی چون او قرین نشویم امکان خلاصی ما از ذهن وجود ندارد.

با تشکر:


کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com